

گرگ در منظومه‌های حماسی ایران*

مریم رضائی اول**

دکتر اکبر شامیان ساروکلانی***

چکیده

در منظومه‌های حماسی نه تنها مردمان که عناصر طبیعت و موجودات نیز نقشی به سزا ایفا می‌کنند و بخش عمده‌ای از اساطیر، آداب و باورها را بازتاب می‌دهند. از میان جانوران، «گرگ» یکی از نقش آفرینان است که در شاهنامه فردوسی بارها از آن نام برده شده و مضامین و بن‌مایه‌هایی را به خود اختصاص داده است. اما روشن است که همه مضامین مربوط به گرگ از شاهنامه بر نمی‌آید و استقصای تام در این باره بدون بررسی دیگر منظومه‌های حماسی، که پس از شاهنامه سروده شده‌اند، ممکن نیست.

برای درک همه مضامین و اشارات مربوط به «گرگ»، بررسی شاهنامه و ده منظومه حماسی پس از آن (بانوگشسپ‌نامه، برزنامه، بهمن‌نامه، جهانگیرنامه، سام‌نامه، شهریارنامه، فرامرنامه، کک کوهزاد، کوش‌نامه و گرشاسپ‌نامه) ضروری می‌نمود که پس از بررسی آن‌ها، مهم‌ترین بن‌مایه‌های اساطیری و حماسی این جانور استخراج، طبقه‌بندی و تحلیل گردید. این بن‌مایه‌ها عبارت است از: اهریمنی بودن، سکونت در غار (جهان زیرین)، مردارخواری، سخندانی، تیرگی پوست، سرو داشتن، سوار شدن پهلوان بر گرگ، توت‌گرگ، پرورش کودک با شیر گرگ، گرگ‌کشی یلان، پیکرگردانی به سیمای گرگ، گرگ و گرگساران، و گرگ و انجمن مردان.

واژه‌های کلیدی: گرگ، شاهنامه، منظومه‌های حماسی، ادبیات حماسی ایران.

* - تاریخ وصول: 88/2/15 تأیید نهایی: 88/7/20

** - دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تبریز.

*** - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز.

مقدمه

در مجموعه جانوران اساطیری، «گرگ» از جمله آفریده‌های اهریمنی و زیانکار است. در روایات حماسی ایرانی جانوری پیل‌پیکر، تیره‌اندام، غارنشین، با موهای خارگون و حتی شاخی بر سر(?) تصویر شده است که در هفت‌خان‌ها بر پهلوان پدیدار می‌شود و او را به آزمونی سخت فرامی‌خواند. همچنین گرگ موضوع تشبیهات، توصیفات و کنایات بسیار قرار گرفته است همچون پیر گرگ، گرگ و میش را به آبشخور آوردن، گهی گرگ و گهی میش بودن، میش از گرگ پیدا شدن و ... (رک. فردوسی، 1386، ج 1، 609/127 و ج 1، 991/231؛ فرامرز نامه، 1382، 383-381/79؛ اسدی‌طوسی، 1382، 8-1/369).¹

اما درباره گرگ در روایات حماسی ایران تا کنون پژوهش کاملی صورت نگرفته است و برخی اشارات و مضامین در مورد آن که در کتاب‌هایی چون «فرهنگ‌نامه جانوران» نقل شده، محدود به شاهنامه و نهایتاً گرشاسپ‌نامه بوده است. از این روی، در این مقاله کوشش شده است تا با مطالعه شاهنامه و مهم‌ترین منظومه‌های حماسی پس از آن، بن‌مایه‌های گوناگون درباره گرگ استخراج و طبقه‌بندی شود.

مهم‌ترین اشارات و ویژگی‌ها درباره «گرگ» در منظومه‌های حماسی

1- موجودی اهریمنی

در متون دوران باستان از جمله اوستا بر اهریمنی بودن گرگ تأکید شده است و آن را در میان دزدان و تبه‌کاران جای می‌دهند و «هوم»، «ایزد اردی‌بهشت» و «سگ» از عمده نابودکنندگان آن محسوب می‌شوند (عبداللّهی، 1381، ج 2، 909). در میان متون پهلوی چون بندهش و ارداویراف‌نامه نیز گرگ آفریده‌ای اهریمنی معرفی شده است (همان، 911). در بندهش درباره گرگ، این موجود اهریمنی، چنین آمده است که: اهریمن آن دزد گرگ را آفرید، کوچک و شایسته جهان تاریکی، تیرگی‌زاده، تیرگی‌تخمه، تیرگی‌تن، سیاه، گزنده، بی‌موزه و خشک دندان (دارای دندانی سخت و تیز) و گرگ سردگان به پانزده سَرده آفریده شده‌اند: نخست گرگ سیاه، کوچک و سترگ سرده که به هر چیز اندر یازد، درتازد و دیگر گرگ سردگان شامل ببر، شیر و پلنگ‌اند که آن‌ها را کوه‌تاز خوانند... تا پانزدهم (که) گرگ چهارپا است که چون او را کودک باشد، به رمه رود (فرنبرغ دادگی، 1380، 99-100).

در منابع پهلوی و پازند آمده است که جانوران نیز چون گیاهان و همه آفریده‌ها به دو دسته هرمزدآفریده و اهریمن‌آفریده تقسیم می‌شوند و گرگ و گرگ سردگان (انواع گرگ) از آفریدگان ویژه اهریمن‌اند. به همین جهت، بی‌گمان برای جلب نظر اهریمن و دفع زیان‌های وی گرگ را قربانی می‌کردند (رضی، 1381، ج 1، 130). اما عمل نیایش اهریمن مطابق روایت پلوتارخ، مورخ یونانی، با کوبیدن گیاهی به‌نام Omomi در هاون انجام می‌شد. Omomi نام دیگر معجون Amomum است که در مراسم نیایش و پرستش اهریمن به کار می‌رفته، هم‌چنان‌که هوم (hōm) در مراسم قربانی مزدا زور، مقدس شمرده می‌شده است. ساییده گیاه Omomi را با خون گرگ درمی‌آمیختند و علت این کار به ارتباط گرگ با نیروهای شوم زیرزمینی بازمی‌گشت که براساس آن گرگ نماینده نیروی شر و نماد آز و بی‌رحمی محسوب می‌شد (بنونیست، 1377، 48-49). این ساییده مخلوط با خون گرگ را به عنوان نذر و فدیة برای اهریمن در دور دست‌های تاریکی می‌پاشیدند (رضی، 1381، ج 1، 130).

در آیین زروان نیز گمان بر این بود که دو خدا همانند دو هنرمند رقیب هم وجود دارد: یکی خالق چیزهای خوب و دیگری خالق چیزهای بد. اولی را خدا می‌نامیدند و دیگری را شیطان. هم‌چون زردشت که نخستین را اورمزد و دومی را اهریمن می‌نامید و میترا را میان این دو تصور می‌کرد و به پیروان خود آموخته بود که به نخستین، ادعیه و یزش‌هایی برای شکرگزاری از خداوند. به دیگری، قربانی‌های بلاگردان و چیزهای تیره و تار تقدیم کنند. بدین منظور، گیاهی به‌نام اومومی را ضمن توسل به هادس (Hades) و اومبر (Ombre) در هاونی می‌ساییدند و سپس آن را با خون یک گرگ سر بریده می‌آمیختند و این مخلوط را به مکانی بدون آفتاب می‌بردند و در آن جا می‌انداختند. زیرا باور داشتند که در میان نباتات نیز برخی به خدای خوبی تعلق دارند و بقیه به دیو بدی، هم‌چنان‌که در میان جانوران در آیین میتراپی گرگ به نیروهای شیطانی وابسته است (ویدن گرن، 1377، 303-305).

همچنین گویند که در دوران اوشیدر انواع گرگ‌ها در یک جا جمع می‌شوند و همه به صورت گرگ واحدی درمی‌آیند و به‌دینان به مقابله او می‌روند و او را نابود می‌کنند (قلی‌زاده، 1387، 348).

در اساطیر اسکاندیناوی نیز دربارهٔ آسیب گرگی اسطوره‌های چنین آمده‌است که گرگی با نام فنریر (Fenrir) از وصلت مادهٔ نخستین و نرینگی لوکی و یک مادهٔ گول شکل گرفته و در والهالا ساکن است. در آغاز فنریر آن قدر وحشی بود که مجبور شدند او را به صخره‌ای با یک طناب جادویی که توسط یک کوتولهٔ سیاه ساخته شده بود، ببندند و گویند روزی خواهد رسید که آروارهٔ زبرین فنریر به آسمان و آرواره‌های زیرینش به زمین خواهد رسید و همه چیز و همه کس حتی اودین (Odin) را نابود خواهد کرد (فضایی، 1384، ج 2، 52).

ویژگی اهریمنی بودن گرگ در منظومه‌های حماسی و دیگر متون ادب فارسی چنان بن‌مایه‌ای مکرری است که در اینجا نیاز به ذکر شواهد ندارد. ضمن آنکه در بحث از دیگر مضامین مربوط به گرگ (همچون تیرگی تن، زندگی در غار، گرگ‌کشی پهلوان در هفت‌خان) بدان باز می‌توان خورد.

2- زندگی در غار (جهان زیرین)

مسکن گرگ در منظومه‌های حماسی غالباً بیشه و هامون است، چنانکه گشتاسپ در بیشهٔ مرزقون با گرگی اژدهاگون روبرو می‌شود (فردوسی، 1386، ج 5، 383/29-384) و اسفندیار در خان نخست با گروهی از گرگ‌ها که در هامون بر او می‌تازند (همان، 79/226-80)، نبرد می‌کند. اما گاه گرگ مانند دیوی است که در غار مأوا دارد. «گرگ گویا»ی فرامرنامه² این چنین است:

چو دیو اندر آمد به گرد دره
یکی غار بد سهمناک و تره
بدان غار در شد همان دیو زوش
بیستاد بر جای و برزد خروش
(فرامرنامه، 132، 418-420)

البته این گرگ غارنشین از گنج جمشید و پسرش نوشزاد محافظت می‌کند (همان، 430-425/82). همچنین پیوند میان گرگ و دیو را می‌توان از روایت فردوسی دربارهٔ لشکرکشی سام، به امر منوچهرشاه، به گرگساران و مازندران (دو سرزمین هم مرزی که «شهر دیوان نر» خوانده شده‌اند) نیز دریافت:

سوی گرگساران و مازندران
همی راند خواهم سپاهی گران
(فردوسی، 1386، ج 1، 1)

(224/179)

و در فرامرنامه هم گرگان و دیوان در یک سلک قرار گرفته‌اند:
 چه گرگان که دیوان مازندران خروشان، زمین را به دندان گنان
 (خسرو کی کاووس، 1383، 11/337)

غارنشینی موجودات اهریمنی ظاهراً صورت تغییر یافته اقامت اهریمنان در زیر زمین و چاه است (خالقی مطلق، 1380، 439). در اساطیر، جهان زیرین، سرزمین تیرگی و تباهی و مردگان است و جایی است که نیروهای مرگ‌آفرین و اهریمنی چون اژدهایان و دیوان در آن به سر می‌برند. این ویژگی به طور کلی به چهار صورت «ژرفای زمین»، «چاه»، «غار» و «شکاف کوه و دره» دیده می‌شود (آیدنلو و مشتاق مهر، 1386، 146).

3- شکل گرگ

بنا بر متون حماسی، شکل ظاهری گرگ مشتمل است بر تیرگی رنگ، اندام درشت، شاخ، و دندانانی چون بیشتر:

یکی گرگ بیند بکردار نیل	تن اژدها دارد و زور پیل
سرو دارد و نیشتر چون گراز	نیارد شدن پیل پیشش فراز
بر آن بیشه بر نگذرد نره شیر	نه پیل و نه ببر و نه مرد دلیر

(فردوسی، 1386، ج 5، 314/25-)

(316)

گرگ‌های خان اول اسفندیار نیز به بزرگی پیل‌اند و شاخ بر سر دارند:

نخستین به پیش تو آید دو گرگ	نر و ماده هر یک چو پیلی سترگ
بسان گوزنان به سر بر سروی	همی رزم شیران کنند آرزوی

(همان، 66-65/225)

گرگی که فرامرز در بیشه مرزقون با آن دست و پنجه نرم می‌کند، گرگی است پرفسون، با شاخ‌هایی چون شاخ گوزنان و دندانانی چون عاج پیلان:

دگر آنکه در بیشه مرزقون یکی گرگ پیدا شده پرفسون

گوزنان چو شاخ و چو پیلان دو نیش دل عالمی گشته زان گرگ ریش
(فرامرنامه، 1382، 40/57-)

(41)

در یکی از نسخ فرامرنامه، درباره فرامرز چنین آمده است که وی چندین بار در هفت‌خان‌ها³ به مبارزه با گرگ‌هایی می‌پردازد که همه سرو دارند، رنگ تن‌شان تیره است و دیدگان‌شان درشت:

نباشد به بالای ایشان هیون به تن تیره و دیدگان چون عیون
سرون(سرو) بر سر هر یک ای نیکبخت پدیدار چون آبنوسی درخت
به دندان فزون‌تر ز نیش گراز به رزم اندر ای مهتر سر فراز...
(خسرو کی کاووس، 1386، 5/401-)

(7)

در جایی دیگر، به این نکته اشاره شده که پیکر این جانور شاخ‌دار، پوشیده از «موی» است:

بدان پیکرش دید چون خار موی بجست و گرفتش یکایک سروی
(فرامرنامه، 1382، 401/80)

افزون بر این، گرگ گویای فرامرنامه تنی تیره اما سری سفید همچون برف دارد:

یکی گرگ بینی چو یک ژنده‌پیل همه سر چو برف و همه تن چو نیل
(همان، 45/58)

این توصیف از گرگ گویا، یادآور ظاهر دیو سپید در شاهنامه است که رستم در خان هفتم با آن مبارزه می‌کند:

به تاریکی اندر یکی کوه دید سراسر شده چاه ازو ناپدید
به‌رنگ شبه روی، چون برف موی جهان پر ز پهنای و بالای اوی
(فردوسی، 1386، ج 2، 565/42-)

(569)

جالب است بدانیم که یکی از اشکال اسطوره‌ای و عجیب این جانور، «گرگ پردار» است که بنا بر بندهش، به خاطر وجود شاهین، اهریمن هرگز فرصت آفریدن او را نیافت (قلی‌زاده، 1387، 349).

4- صفات گرگ

از دیگر بن‌مایه‌ها درباره گرگ، صفاتی منفی است که به آن نسبت می‌دهند همچون مردارخوار و دژآگاه که بازتاب آن را در شاهنامه و دیگر منظومه‌های پهلوانی می‌توان مشاهده کرد. در نبرد «بیژن و بلاشان»، بیژن بلاشان را گرگی مردارخوار می‌خواند:

به روز بلا در دم کسارزار تو بر کوه چون گرگ مردارخوار
(همان، ج 3، 555/61)

درباره مردارخواری گرگ می‌گویند که گرگ بر لاشه‌ها و اجساد می‌تازد و آن‌ها را از هم می‌درد. به این دلیل در آیین زردشتی دستور داده شده است که آستودان‌ها را در جایی دور از گذار سگ و گرگ و روباه بنا نمایند (عبداللّهی، 1381، ج 2، 911). در گرشاسپ‌نامه درباره دیگر صفات گرگ چنین آمده است:

گمانی که من چون توام ناسپاس چو گرگ دژآگاه ناحق‌شناس
(اسدی طوسی، 1382، 28/108)

همچنین گرگان، آوایی سهمناک و کوه‌شکاف دارند:

به نعره دل کوه بشکافتند ز نر اژدها سر نه برتافتند
(خسرو کی کاووس، 1386، 12/337)

در داستان‌های عامیانه، گرگ از جمله جانورانی است که چون آدمیان سخن می‌گوید. در حکایت‌هایی چون «باغبان و دختر پادشاه»، «کدو قیل قله زن»، «به دنبال فلک» و... قهرمان داستان با حیواناتی درنده نظیر گرگ روبه‌رو می‌شود که ضمن آنکه قصد خوردن او را دارند، با او سخن می‌گویند (درویشیان و خندان، 1379، ج 1، 305-).

303، 425-428) و (همان، 1378، ج 2، 329-330). در روایات حماسی نیز این ویژگی به گرگ نسبت داده شده است. در فرامرزنامه، گرگ بیشه مرزقون گرگی است سخن‌گو:

سخن هر چه گویی جوابت دهد به تک آهوان نر کبابت دهد
(فرامرزنامه، 1382، 382/79-383)

بن‌مایه دیگر در ارتباط با این جانور، اشاره به عمر طولانی آن است. البته این موضوع تنها یک‌جا آمده و آن هم درباره گرگ گویا که چنین اشاره شده است که عمری بیش از نهصد سال دارد:

بدو گفت گرگ ای بد بدهنر تو زین گرگ گویا نداری خبر
که نالند پیلان ز دندان من نپویند پهلوی میدان من
ز نهصد همانا که سالست بیش که تا من برآوردم این یال خویش
(همان، 395-393/80)

5- سوار شدن پهلوان بر گرگ

به بند کشیدن و سوار شدن بر دیو، مضمونی است که در سنت حماسی ما سابقه دارد. در شاهنامه فردوسی چنین آمده است که طهمورث، پس از دریافت فره ایزدی، بر اهریمن دست می‌یابد و او را چون مرکب خویش درمی‌آورد و مدت‌ها سوار بر آن به گیتی در می‌تازد (فردوسی، 1386، ج 1، 25-28/36). اما گاه گرگ که آفریده اهریمن است، در مقام دیو و اهریمن می‌نشیند. در چنین مواردی، به نظر می‌رسد برنشستن پهلوان بر گرگ همان غلبه بر دیو تلقی می‌گردد. در فرامرزنامه، بیژن در مبارزه با گرگ گویا بر آن سوار می‌شود:

رسیده پس آن گرگ زیر سمند سمند جوان را به میدان [دندان] فکند
چو دید از سر زین گو نامدار چو مرغی بر آن دیو بر شد سوار
(فرامرزنامه، 1382، 399/80)

(401)

*

با توجه به برخی مطالب گفته شده درباره «گرگ گویا» یعنی داشتن سری چون برف و تنی تیره (مانند دیو سپید)، عمر طولانی، نگهبانی آن از گنج و سوار شدن پهلوان بر آن - صفاتی که تا کنون به دیو و اژدها نسبت داده می‌شد - شاید بتوان گفت که گرگ گویا تمثال همان گرگ اسطوره‌ای دوران اوشیدر باشد که در منظومه‌های حماسی همچون دیو و اژدها تصویر شده است.

6- گرگ در آیین استقبال

مضمون در خور توجه دیگر، استفاده از جانوران درنده چون گرگ در آیین استقبال است. کاری که فریدون شاه در استقبال از نریمان هنگام بازگشت او از نبرد در چین انجام می‌دهد:

ازین مژده چون آگهی یافت شاه	برافراخت از ماه برتر کلاه
هزار اسپ بالای زرینه‌ساز	فرستاد با لشکر از پیشباز...
پلنگان به زنجیر زرینه‌بند	همان گرگ و شیر ژیان در کمند
شد آمل بهشتی نو آراسته	درم‌ریز و دیبافشان خواسته

(اسدی طوسی، 1382، 1/369-2 و 7-)

(8)

البته کاربرد گرگ و دیگر جانوران درنده چون شیر و ببر و پلنگ در شمار لشکریان در شاهنامه نیز آمده است که می‌توان آن را تفکر متعلق به جوامع نخستین بشر دانست. در داستان خون‌خواهی سیامک، کیومرث و نبیره‌اش هوشنگ چنین لشکری فراهم می‌کنند و بر آهریمن می‌تازند:

پری و پلنگ انجمن کرد و شیر	ز درندگان گِـرگ و بـبـر دلیـر
سپاهی دد و دام و مرغ و پری	سپهدار با گیر و کنداوری

(فردوسی، 1386، ج 1، 58/24-)

7- توتم گرگ (پیوند گرگ با نام افراد و نقش آن بر پرچم‌ها)

وجود واژه گرگ در نام برخی افراد و نقش پیکر آن بر روی درفش پهلوانان از بن‌مایه‌های مهم است. دلیل عمده وجود چنین امری، شاید به نوع دین در دوران باستان و جوامع ابتدایی بازگردد که همانا پرستش توتم⁴ است. بر پایه همین مسأله است که در شاهنامه هم به نام پهلوانانی چون «گرگین» و «گرگسار» برمی‌خوریم و هم در پرچم برخی یلان نقش جانورانی درنده‌خو چون گرگ را می‌توانیم مشاهده کنیم. برای مثال، نقش پرچم خاندان گودرز «شیر» است اما گیو، فرزند گودرز، پرچمی با تصویر «گرگ» دارد که می‌تواند گویای توتم فردی گیو در کنار توتم قبیله‌ای او باشد:

وزان پس پرسید کز مهتران	کشیده سرآورده‌یی بر کران
یکی گرگ پیکر درفش از برش	برآورده از پرده زرین سرش
سواران بسیار پیشش بیای	برآید همی ناله کوه نای
بدو گفت کان پورگودرز، گیو	که خوانند او را همی گیو نیو

(همان، ج 2، 538/161-)

(541)

پس شاه، گودرز کشواد بود	که گیتی به رای وی آباد بود
درفش از پس پشت او شیر بود	که جنگش به گرز و به شمشیر بود...
یکی گرگ پیکر درفشی سیاه	پس پشت گیو اندرون با سپاه

(همان، ج 3، 288/20-293)

کاربرد دیگر نقوش جانوران و از جمله گرگ بر روی درفش‌ها، تأثیر شگفت‌انگیز آن‌ها در جنگ بوده است. پیکر جانورانی چون اژدها، شیر، گرگ و... را از پارچه یا چرم می‌ساختند و هنگام برافراشته شدن، بسته به آهنگ حرکت پرچم‌دار، دوییدن، برداشتن گام‌های تند و نیز وزش باد به سوی نیروهای خودی، این پیکره‌ها از راه دهان از هوا انباشته می‌شد و مانند جانور زنده درمی‌آمد که باعث ترس و نگرانی در سپاه دشمن می‌شد (بختور تاش، 1383، 117). مسعودی کاربرد پیکره جانوران را بر روی درفش -

های نظامی، به وضع آرایش نظامی آن‌ها وابسته می‌داند، چنان‌که روی درفش‌های قلب سپاه، نقش درندگان تنومند، چون اژدها و فیل را می‌نگاشتند و بر روی درفش‌های پهلوی راست و چپ سیمای درندگان کوچک‌تر مانند شیر، پلنگ و گراز را نقش می‌زدند و بر پرچم‌های جناح‌ها، درندگان کوچک‌تری چون گرگ (مسعودی، 2536، ج 1، 213)⁵.

در شاهنامه و دیگر منظومه‌های حماسی روایاتی از تصویر گرگ بر روی درفش وجود دارد، از جمله:

گذشته بر او بی مَره روزگار	یکی ترک بد نام او گرگسار
تو گفتی نداند همی جز بدی	سپه را بدو داد اسپه‌بدی
بدادش یکی گرگ‌پیکر درفش	و غارتگری داد بر بیدرفش
(همان، ج 5، 282-284/103)	

از آهن چو کوه روان ابرشش [لشکرش]	یکی گرگ‌پیکر درفش از پشش
(ابن‌ابی‌الخیر، 1370، 3016/193)	
3017	

در برزونا، درفش تورانیان به هنگام عزیمت برزو پسر سهراب به ایران، گرگ‌پیکر معرفی شده است:

بفرمود تا گرگ‌پیکر درفش	سرش بند زرین، غلافش بنفش
سپه‌بد بی‌آورد با ده هزار	سواران شایسته کـازار
به برزو سپردند بر پهن دشت	سپه پیش او یک به یک بر گذشت
	(کوسج، 1387، 447/36-449)

پوتیه (potieh)، دانشمند فرانسوی، دربارهٔ نقوش درفش مغولان می‌نویسد که آنان درفش‌های گوناگون داشته‌اند که درفش کرگدن و گرگ از جملهٔ آن‌هاست (بختورتاش، 1383، 203).

در نبردها گاه درفش لشکر مغلوب به دست فاتحان می‌افتد که آن را چون غنیمتی جنگی نزد پادشاه می‌فرستند. چنان‌که نریمان پس از تصرف چین، در میان گنج فغفور

و دیگر غنایم، درفشی گرگ‌پیکر [کرگ‌پیکر؟]⁶ از جنس ابریشم به دست می‌آورد و آن را به فریدون شاه هدیه می‌کند:

درفشان درفشی دگر از پرند	ز گوهر چو ز اختر سپهری بلند
که بر پیل کردند آن را بی‌پای	به صد مرد برداشتندی ز جای
بر او پیکر گرگی افراشته	به نوک سرو پیل برداشته
فراوان گهر زان درفش بنفش	کشیدند در کاویانی درفش

(اسدی‌طوسی، 1382، 102/364-)

(105)

8- گرگ‌کشی پهلوانان

همان‌گونه که در روایات اساطیری و حماسی سنت اژدهاکشی پهلوانان رواج داشته، در مورد گرگ نیز چنین سنتی رایج بوده است و پهلوانانی چون گشتاسپ، اسفندیار، بیژن، فرامرز و جهان‌بخش (فرزند فرامرز)، با این جانور روبه‌رو شده‌اند و آن را از پای درآورده‌اند. در داستان گشتاسپ و کتایون، دو فرد رومی به نام‌های «اهرن» و «میرین» خواستار دختران قیصر -خواهران کتایون- می‌شوند و قیصر شرط موافقت خود را کشتن گرگ و اژدهایی سهمگین که تهدید بزرگی برای مردم آن سامان بودند، اعلام می‌دارد. از آنجایی که اهرن و میرین توانایی کشتن این موجودات را در خود نمی‌بینند، گشتاسپ همچون عیاران به خواهش آنها تن درمی‌دهد (رک. محجوب، 1386، 963) و نخست به مبارزه با گرگ و سپس اژدها می‌پردازد. ابیات مربوط به مبارزه گشتاسپ با گرگ - که به اژدها می‌مانست - چنین است:

چو گرگ از در بیشه او را بدید	خروشی به ابر سیه برکشید
همی کند روی زمین را به چنگ	نه بر گونه شیر و خرم‌پلنگ
چو گشتاسپ آن اژدها را بدید	کمان را بمالید و اندر کشید
چو باد از برش تیر باران گرفت	کمان را چو ابر بهاران گرفت
دد از تیر گشتاسپی خسته شد	دلیریش با درد پیوسته شد

(فردوسی، 1386، ج 5، 400/30-)

(404)

مضمون اسطوره‌ای-حماسی «آزمون، ازدواج، پادشاهی» که برخی آن را سه عنصر مشترک و لازم و ملزوم یکدیگر خوانده‌اند (اسماعیلی، 1381، 217 به بعد)، در شاهنامه فردوسی بسیار مکرر شده است. در داستان‌های مربوط به فریدون و پسرانش، زال، سیاوش، اسفندیار و بهرام گور چنین مضمونی را می‌توان دید. گویا گشتاسپ نیز پس از پیروزی در همین آزمون‌هاست که از سوی قیصر رسماً به دامادی پذیرفته می‌شود و در نهایت پدرش، لهراسپ، به ناچار حکومت ایران را بدو می‌سپرد. از دیگر پهلوانان گرگ‌اوزن اسفندیار است که در خان اول خود گرگان را از پای درمی‌آورد:

<p>چه گرگ آن، سرافراز پیل سترگ میان یلی، چنگ و گوپال اوی دو پیل سرافراز، دو جنگجوی بگریید برسان غرنده شیر به تندی کمین سواران گرفت نیامد یکی پیش او تندرست دید آنکه دد سست برگشت و خوار عنان را گران کرد و سر درکشید گل انگیخت از خون ایشان ز خاک (فردوسی، 1386، ج 5، 226-227/78- 86)</p>	<p>سپهبد چو آمد بنزدیک گرگ بدیدند گرگان بر و یال اوی ز هامون سوی او نهادند روی کمان را به زه کرد مرد دلیر بر آهرمنان تیر باران گرفت ز پیکان پولاد گشتند سست نگه کرد روشن دل اسفندیار یکی تیغ زهر آگون برکشید سراسر به شمشیرشان کرد چاک</p>
---	--

در فرامرنامه، بیژن پس از شکست گرگ گویا بر دفینه‌های زرین دست می‌یابد، چنان که پنداری پیش از آن، گرگ چون مار و اژدهایی بر گنج خفته بوده است:

<p>به چنگل همی سنگ خارا بکنند گرانمایه بیژن چو دید آن شگفت بیفتاد آن دیو در غار تار به غار اندرون گرگ شد ناپدید فرو کرده دید او ز خارا دو در</p>	<p>به غار اندرون رفت دیو بلند یکی مغفر آهنین برگرفت به خنجر سرش را بریید خوار از آن دیو پتیاره یکسو جهید فرو شد بدان نردبان نامور</p>
--	---

گرانمایه چون زان در ای باز کرد
یکی چار صفه بر آورده دید
در او زر به خرمن فرو ریخته
یکایک بدو رشتۀ زرّ ناب
به نام خدا رفتن آغاز کرد
تو گفستی خدایش چنان آفرید
ز هر سو چراغی در آویخته
فرو هشته یکسر به درّ خوشاب
(فرامرنامه، 1382، 83-84/449-457)

فرامرز نیز با گرگ‌ها نبرد می‌کند و از جمله در خان دوم یکی از هفت‌خان‌هایش، دو گرگ را می‌اوژند:

چو گرگان رسیدند نزدش فراز
خدنگی نهاد اندرو چار پر
چو با گوش نزدیک شد شست او
چو تنگ اندر آورد بر دوش، شست
بزد بر بناگوش گرگ دلیر
به خاک اندر آمد تن گرگ نر
بزد بر تهیگاه آن ماده گرگ
به زه بر نهاد از کمان، سرفراز
به شست اندر آورد و بگشاد بر
کمان، چین بیفزود از دست او
خدنگ از بر چرخ چاچی بجست
گذر کرد از گردش چوب، تیر
به شست اندر آورد تیر دگر
به خاک اندر افتاد گرگ سترگ
(خسرو کی کاووس، 1386، 4/402-)

(10)

جهان‌بخش، فرزند فرامرز، نیز در خان هفتم خود برای رهایی رخس رستم با دو گرگ مبارزه می‌کند. گرگ‌هایی که سپاه و لشکر علاج ایشان نمی‌کنند، اما جهان‌بخش با تیری یکی را می‌کشد و گسته‌م با تیری دیگری را (افشاری و مدائنی، 1377، 420-419). آن‌گونه که در این موارد مشاهده شد ابزار پهلوانان برای کشتن گرگ، تیر و کمان یا خنجر است.

* نکته بسیار مهم درباره گرگ‌کشی یلان این است که با وجود آنکه در شاهنامه و منظومه‌های حماسی ابیات فراوانی با این مضمون آمده است، شواهدی نیز درباره نبرد پهلوانان با کرگ (کرگدن) وجود دارد چنان که گاه این دو بن‌مایه به هم درمی‌آمیزد. یکی از محققان درباره اصالت واژه «گرگ» یا «گرگ» در بیت:

و گرگر باشی و گر اژدها که از تیغ تیزم نیایی رها
(بانوگشپ‌نامه، 1382، 172/70)

می‌نویسد: «در دست‌نویس اساس، گرگ است و چون گرگ‌کشی گشتاسپ و اسفندیار در شاهنامه در کنار اژدهاکشی آمده، می‌تواند نمایان‌گر نبرد با گرگ و پهلوانی‌های ابرپهلوانان متون حماسی باشد (آیدنلو، 1384، 42). اما نکته این است که در متون حماسی همه جا گرگ‌کشی پهلوانان در کنار اژدهاکشی نیامده و این دو همواره در یک سلک قرار نگرفته‌اند، بلکه در مواردی پهلوان با کرگدن و اژدها مبارزه می‌کند همچون مبارزه بهرام گور با کرگ (فردوسی، 1386، ج 6، 2081/572-2084؛ 2091/573-2096؛ 2105/574-2108) و اژدها (همان، 2151/578-2157)، مبارزه بیژن و فرامرز با کرگدن و اژدها (ف 98-656/99-671)، و نبرد شهریار در بیشهٔ دوم و سوم به ترتیب با کرگ و اژدها (مختاری غزنوی، 1377، 14-2/119؛ 7/121-14).

برای رفع ابهام و حل مشکلات ناشی از این خلط مبحث، بهتر است به این نکات توجه شود:

الف- از آنجایی که در متون کهن فارسی «ک» و «گ» به جای هم نوشته می‌شدند ممکن است که کاتبان در نگارش به خطا رفته باشند و «گرگ» و «کرگ» را به جای هم به کار برده باشند. چنان که یکی از شاهنامه‌پژوهان نیز ضمن اشاره به این موضوع، گفته است: «می‌توان پنداشت که در اثر اشتباه نساخ و نیز تصور این که هرچه قدر داستان عجیب‌تر باشد دل‌نشین‌تر خواهد بود، کلمهٔ «کرگ» در معنی کرگدن به «گرگ» بدل شده (!) و این موجود با شاخ‌های بلند در داستان گرشاسپ و گشتاسپ باقی مانده باشد» (راشد محصل، 1370، 31-32). بدین ترتیب شاید در جایی که سخن از نبرد پهلوان با گرگ در میان است، در اصل مبارزه با کرگ بوده چنان که نمونه‌هایی از آن را در شاهنامه و دیگر منظومه‌ها می‌توان دید⁷ و یا آن که عکس این قضیه اتفاق افتاده باشد. مثال روشن چنین خطایی روایت مؤلف تاریخ‌گزیده است دربارهٔ نبرد گشتاسپ با گرگ که آن را به کرگ (کرگدن) برگردانده است: «دامادان قیصر از خود توانایی جنگ با اژدها و کرگدن نمی‌دیدند» (مستوفی، 1363، 92). این در حالی است که هم در شاهنامهٔ مصحح خالقی مطلق (فردوسی، 1386، ج 5، 29-31) و

هم در ترجمه عربی شاهنامه از فتح بن علی بنداری آشکارا به گرگ [الذئب] اشاره شده است (همان، پانوش، 30).

ب- گاه در توصیف ظاهر گرگ به «بدن مودار» جانور اشاره می‌شود (رک. ف401/80) که درباره کرگدن این ویژگی مصداق ندارد و از سوی دیگر ظاهر کرگدن به ویژگی ممتاز «خرطوم» داشتن متصف می‌شود (رک. فردوسی، 1386، ج5، 2096/573) که گرگ از آن صفت عاری است. گرچه در کتاب‌هایی چون عجایب المخلوقات، حیوة‌الحيوان و نزهت‌نامه به ظاهر این دو جانور اشاره دقیق و راهگشایی نشده و شواهد ما نیز در این باره محدود است. اما با توجه به همین اختلاف ظاهر گرگ و کرگ مطابق روایات حماسی، می‌توان احتمال داد در آنجا که پهلوانی چون بهرام گور به نبرد «کرگ و اژدها» می‌رود آن چه را می‌اوژند در حقیقت کرگدن بوده است آنهم با ویژگی منحصر به فرد «خرطوم داشتن» (همان، ج 6، 572-574 و پس از آن).

ج- پیوند نام یکی از این جانوران یعنی گرگ با نام پهلوان - که نشانگر توتم قومی یا فردی پهلوان می‌تواند باشد- نیز به حل این ابهام کمک می‌کند. برای مثال واژه «گرگین» در ترجمه بنداری همه جا «جرجین» آمده و «گرگسار» کرکسار به ضم اول (ک) یا جرجسار نقل شده - که اگر مقصود او کرگ/کرگدن بود چنین نمی‌گفت- و در روایت ثعالبی هم در داستان نبرد ارجاسپ با ایرانیان، «گرگسار» چنین توصیف شده است: «و هنگام حمله همچون گرگی نشسته بر عقابی [کانه ذئب علی عقاب] با سپاهش به میدان نبرد با ایرانیان آمد» (ثعالبی، 1372، 182).

د- غیر از کثرت روایات گرگ‌کشی پهلوانان در شاهنامه و دیگر منظومه‌های حماسی، کهن‌ترین نمونه گرگ‌اوژنی به دوران باستان بازمی‌گردد. گرشاسپ، پهلوان آرمانی دوران هند و ایرانی، به کشتن اژدها و گرگ کبود مشهور بوده است. این گرگ کبود احتمالاً در روایات متأخر جای‌گزین اسامی خاص اوستایی paθana نیای گروهی از دشمنان گرشاسب و دیو یسنی به نام Pəšana شده است و بعداً به صورت پشنگ پدر افراسیاب درآمد است و سپس با اشاعه افسانه‌های پهلوانی ایران در میان ترک‌ها، با نیای اساطیری ترکان «گرگ کبود Kökburi» یکی انگاشته شده است (سرکاراتی، 1385، 252-254، 265). همچنین داستان گرگ عظیم‌الجثه‌ای که در دوران اوشیدر ظهور می‌کند و به‌دینان به مبارزه او برمی‌خیزند (قلی‌زاده، 1387، 348) و گرگ

اساطیر اسکاندیناوی (فنزیر) که اودین، خدای حامی جنگجویان، با او نبرد می‌کند (وارنر، 1387، 403) شواهد دیگری بر کهنگی مضمون گرگ‌اوژنی پهلوانان در روایات باستانی است. پس می‌توان گفت که سنت گرگ‌کشی پهلوان همچون اژدهاکشی سنتی بس کهن است و اگر در منظومه‌های حماسی کرگ/کرگدن‌کشی همراه با اژدهاکشی آمده با فرض درست بودن و این که در این موارد بحث مبارزه با گرگ مطرح نیست، باید گفت که در دوران متأخر مبارزه با کرگدن در کنار اژدهاکشی به عنوان آزمونی برای پهلوانان مطرح شده است.

9- کودک و گرگ

بن‌مایه اسطوره‌ای - حماسی دیگر در ارتباط با گرگ، آن است که گاه «کودک قهرمان» در کنار گرگ و گاه با شیر او پرورش می‌یابد. در شاهنامه و منظومه‌های حماسی پس از آن در این مورد اشاره دقیقی نیامده، جز تکبیتی در بهمن‌نامه که در آن بهمن شاه خطاب به لؤلؤ می‌گوید که با بچه گرگ پرورش یافته است:

همانا که تو شیر سگ خورده‌ای چو با بچه گرگ پرورده‌ای
(ابن‌ابی‌الخیر، 1370، 2172/141)

با وجود این، چنین مضمونی را در برخی روایات ملی می‌توان دید. مثلاً درباره تولد زردشت آمده است که: دیوان تلاش می‌کردند تا نشان دهند فره یک نشانه اهریمنی است، از این رو پدر زردشت چندین بار سعی می‌کند به زندگی او پایان دهد. نخست می‌کوشد او را در آتش بسوزاند، سپس او را در مقابل گاو و اسبان رمنده می‌نهد. اما هر بار کودک نجات می‌یابد. حتی او را در بیابان رها می‌کند، اما ماده گرگی او را نجات می‌دهد و یک میش به نوزاد تازه به دنیا آمده شیر می‌دهد (سرخوش کرتیس، 1376، 66). در این روایت اگرچه ماده گرگ نجات‌دهنده زرتشت به شمار آمده، اما در روایتی دیگر در مورد مرگ زردشت، گویند او به دست تور برادرش که به صورت گرگ (نماد حیوانات اهریمنی) درآمده بود کشته می‌شود (آموزگار، 1374، 75).

تنها روایتی که درباره تغذیه کودک با شیر گرگ در فرهنگ ایران نقل شده، مطلبی است که در تاریخ هرودوت ضبط شده است. هرودوت چنین گوید که کوروش در زمان

کودکی از ماده گرگی شیر نوشیده‌است (عبداللّهی، 1381، ج 2، 917). در داستانی دیگر دربارهٔ کودکی او آمده است که پس از آن که کوروش توسط پدربزرگ مادری خود طرد می‌شود، پادشاه او را به یکی از معتمدان خود می‌سپارد تا بکشد، اما او کوروش را به چوپانی می‌سپارد. چوپان کودک را در جنگل رها می‌کند و کودک در جنگل به وسیلهٔ سگی (!) تغذیه می‌شود (سرخوش کرتیس، 1376، 66-69).

در اساطیر یونان و روم آمده که آپولون (Apollo) کشندهٔ گرگ لقب داشته و در اسطوره‌های دیگر چنین نقل شده است که فرزندان دخترانی که در اثر آمیزش با او به دنیا آمدند، در دامن گرگ‌ها پرورش یافتند (وارنر، 1386، 542). پرورش کودک با شیر گرگ در اسطورهٔ رموس و رومولوس رومی نیز انعکاس یافته‌است و می‌گویند که آن‌ها نیز در کودکی از ماده گرگی شیر نوشیده‌اند (گریمال، 2536، ج 2، 807-808). دربارهٔ کودکی یافت، پسر نوح، هم که او را بنیان‌گذار نسل ترکان می‌دانند در کتاب زین‌الأخبار آمده که: یافت را در کودکی با خایهٔ مورچه و شیر گرگ پرورده بودند و سبب کم‌مویی و تندخویی ترکان نیز همین امر است (گردیزی، 1347، 256).

10- پیکرگردانی به سیمای گرگ

در تصویرپردازی‌های مربوط به این جانور، غیر از پیکرگردانی گرگ گویا در فرامرنامه که به آن اشاره شد، جادوان را به سیمای گرگ نشان می‌دهند. نشان این تصویرپردازی‌ها را در شاهنامه و جهانگیرنامه مشاهده می‌کنیم:

کدامست گفتا گُهرم سُوترگ	کجا پیکرش پیکر پیر گرگ
بیامد یکی دیو گفتا منم	که با گرسنه‌شیر دندان زخم

(فردوسی، 1386، ج 5، 501/123-502)

به روز سیوم از سر کوهسار	سپه آمد از جادوان صد هزار
بدان دامن کوه بستند صف	شد آراسته لشکر از هر طرف
به صورت همه گرگ و شیر و پلنگ	یکی ازدها و یکی چون نهنگ

(مادح، 1380، 324/5726-5728)

ارجاسپ تورانی، از آن‌جا که با جادوان ارتباط دارد، به سیمای گرگ مصور شده‌است:

بدین ماه ار ایدونک خواهد خدای	بی‌پوشم بزرگ آهنینه قبای
به توران زمین اندر آرم سپاه	کنم پیکر گرگسارت تباه...
نشسته در آن نامه شهریار	سر آهنگ مردان، نبرده سوار...
زی ارجاسپ ترک آن پلید سترگ	کجا پیکرش پیکر پیر گرگ

(فردوسی، 1386، ج 5، 98-
227/99-241:228 و 244)

در شاهنامه آمده که قوم یاجوج و ماجوج کرداری چون گرگ داشته‌اند:

بهاران ز تنین بکردار گرگ بغرنند باوازه‌های سترگ
(همان، ج 6، 1444/98)

و در عجایب‌المخلوقات درباره قوم یاجوج و ماجوج، چنین می‌خوانیم که «یاجوج و ماجوج و ناسک و منسک از ترکان است، از آن سوی عمران. ذوالقرنین آنجا رسید، گروهی دید چنگ‌های دراز، دندان‌های گرگان و دهن‌های شتران، همه تن پوشیده به موی بود، بانگ سگ کنند» (طوسی، 1382، 425)

در افسانه‌های عامیانه هم نمودهایی از این پیکرگردانی‌ها به چشم می‌خورد، مانند «افسانه آدمی گرگ‌صورت» که در این افسانه جوان ثروتمندی روزها به شکل گرگ درمی‌آید (درویشیان و خندان، 1379، ج 1، 65-66). و «نسیم قهرمان بادپای اسکندرنامه از مهتر نعیم کوسه زاده شد و خود نیز کوسه است. از این گذشته، نسیم از نطفه سه گرگ است و خود نطفه سه گرگ دارد، حتی به صورت گرگ ظاهر می‌شود» (کیا، 1375، 89).

در اساطیر سلتی می‌خوانیم که «گوئیدیون» و «گیفاتوی» برادرزاده‌های «مت شاه» بودند. «گوئیدیون» جادوگر بود و با جادو، جنگ میان «مت» و «پرایدری» را به راه انداخت. هنگامی که «مت» از ماجرا آگاه شد با چوب‌دست جادویی خود ضربه‌ای به

برادرزاده‌هایش زد و آن‌ها را نخست به دو گوزن نر و ماده تبدیل کرد و پس از یک سال به گراز و در نهایت به گرگ تبدیل نمود (فضایلی، 1384، 181).

11- گرگ و گرگساران

بن‌مایه مهم دیگر، پیوند نام گرگ با مکانی به نام «گرگساران» است که گویند ناحیه‌ای است در بلخ و اعراب آن را جرجسار می‌گویند (زنجانی، 1372، 874). اگر چه به نقل شفاهی از محمدرضا راشد محصل «چون هنوز جغرافیای شاهنامه کاملاً شناخته شده نیست نمی‌توان درباره این ناحیه اظهار نظر قطعی کرد»، اما برخی محققان درباره ساکنان این مرز و بوم گفته‌اند: «از اقوام غیر آریایی‌اند که مانند طبریان و آملیان در شمال ایران می‌زیستند؛ پس از روی آوردن ایرانیان به سرزمین‌های شمالی، این اقوام غیر آریایی به کوه‌ها رانده شدند و رفته‌رفته تمدن ایرانی و آیین زرتشتی را پذیرفتند. سرزمین این قوم را گرگساران نامیده‌اند» (اوشیدری، 1371، 407).

گرگساران در خطاب فردوسی، سرزمین مردمی خنجرگزار و دوال‌پاست که شاه مازندران ساکن آنجاست:

دلیران و خنجرگزاران بدند	به شهری کجا گرگساران بدند
لقبشان چنین بود بسیار سال	کسانی که بودند پای از دوال
همانجا دلیران و جنگاوران	بدان شهر بد شاه مازندران

(فردوسی، 1386، ج 2، 632/46-634)

در شاهنامه، در بیشتر موارد گرگساران و مازندران با هم ذکر شده‌اند مگر در داستان بیژن و منیژه که کیخسرو با استفاده از جام سحرآمیزش بیژن را در کشور گرگساران در چاهی گرفتار می‌بیند و آن، ناحیتی در توران به شمار آمده است (همان، ج 3، 346-555/345-570)⁸. از آنجایی که مازندران، محل سکونت دیوان بوده و گفته‌اند که مازن‌ها یا مَزَن‌ها (مازندرها) دسته‌ای بوده‌اند ناخداپرست که به آزار مردم پرداخته و خلاف قوانین و رسوم رفتار می‌کردند و مردم را به ستوه می‌آوردند (عفیعی، 1374، 524)، این احتمال وجود دارد که ساکنان گرگساران نیز همچون مازن‌ها قومی خشن و صحراگرد بوده با این تفاوت که نام قومشان را از نیای گرگ شکلی برگرفته بوده‌اند.

به هنگام فرمان‌روایی منوچهر، به سام فرمان می‌رسد که به گرگساران سپاه ببرد تا مانع رفتارهای وحشیانه ساکنان آن سرزمین و تهدید روستاها و مردم شود:

چنین ست فرمان هشیارشاه که لشکر همی راند باید به راه
سوی گرگساران و مازندران همی راند خواهم سپاهی گران
(فردوسی، 1386، ج 1، 223/179-
224)

پس از بازگشت سام، منوچهر درباره گرگساران می‌پرسد و سام چنین پاسخ می‌دهد:

برفتم بدان شهر دیوان نر نه دیوان، چه شیران جنگی پیر
که از تازی اسپان تگاورترند ز گردان ایران دلاورترند
سپاهی که سگسار خوانندشان پلنگان جنگی گمانندشان
(همان، 883-881/223)

بنابر عقیده میرچا الیاده، گرگساران و گرگان (بخشی از استرآباد کنونی) می‌تواند نام سرزمین مردمی بوده باشد که چون گرگ زندگی وحشیانه داشته‌اند. چنان که استرابون، مورخ یونانی، درباره صحراگردان ساکن در اطراف دریای خزر گفته است: در جنوب دریای خزر هیرکانیه (Hyrkania) گسترده است که در زبان ایرانی شرقی وهرکانا (vahrkana) و در ایرانی غربی وارکانا (varkana) تلفظ می‌شود و به معنای کشور گرگ‌ها (گرگان) است و قبایل صحراگرد ساکن این نواحی «گرگ» نامیده می‌شدند و ممکن است که آن‌ها از راه تاراج، گذران زندگی می‌کرده‌اند (الیاده، 1376، 292-293). و شاید آن‌ها نام قومی خود را از خدا، یا نیای اسطوره‌ای «گرگ شکلی» (Lycomorph)، یا کسی که به شکل گرگ ظاهر شده، گرفته‌اند. چنان‌که در آسیای مرکزی، اسطوره جفت‌گیری گرگی فراطبیعی با یک شاهزاده خانم، ممکن است باعث تولد یک قوم یا سلسله‌ای شود (همان، 294).

12- گرگ و انجمن مردان

آیین کهن «انجمن مردان» در حقیقت آیین آشناسازی نظامی محسوب می‌شده و اساس آن تبدیل آیینی جوانان جنگجو به حیوان وحشی بوده است. این آیین تجربه‌ای جادویی-دینی به شمار می‌آمده است که شخص را از طریق تقرّب به درنده‌خویی پرخاشگر و هولناک، به حیوانات گوشت‌خوار وحشی شبیه می‌نموده و او را کاملاً به یک جنگجو تبدیل می‌کرده است. در طول این مراسم آیینی، جوانان جنگجو نه تنها حق راهزنی و به وحشت انداختن جوامع را به خود می‌دادند، بلکه قادر بودند همچون حیوانات آدم‌خوار رفتار کنند و گوشت آدم را ببلعند (الیاده، 1376، 297-298). در آیین‌های آشناسازی، یک مرد با آزمون‌های سخت «شوریده» می‌شود. در میان تایفالی‌ها جوان داوطلب باید یک گراز یا گرگ را شکار کند و با این آزمون سخت داوطلب شوریده می‌گردد و رفتار جانور شکاری از وی سر می‌زند و خود را به صورت انسان برتر تصوّر می‌کند. زیرا در همسان‌سازی نیروی سحرآمیز مذهبی با حیوانات گوشت‌خوار توفیق می‌یابد (الیاده، 1368، 161-162).

خاستگاه جامعه ایرانیان هم‌چون اجتماع هندیان به زمان آریاییان بازمی‌گردد که مرگب بوده از جوانان جنگجو با نام مَیریه‌ها (Mairya)، (marya) که به زبان سانسکریت به معنی مردان جوان است. این جوامع آشکارا شور و هیجان را پرورش می‌دادند و خصوصیت آن‌ها خشم خروشان بود. به همین دلیل کلمه عبور آن‌ها نیز اَشِمَه (خشم Aêšma) نام داشت. جنگ‌جویان نیز وهرگه (vəhrka)، (گرگ) نامیده می‌شدند که در فارسی میانه به صورت gurg درآمده است. مخالفان این گروه، آنان را با نام گرگ‌های دوپا و خطرناک‌تر از گرگ‌های چهارپا می‌خوانده‌اند. در اوستا، سمت نظامی این سازمان هئنا haênâ نامیده می‌شود که نه تنها ارتش بلکه گروهی از جامعه مردان نیز معنا می‌دهد. واژه ویژه‌ای هم برای نشان دادن تهاجم این جامعه وجود دارد (هجوم) و نشان آن یک درفش سیاه‌رنگ است که تصویر اژدها یا گرگ بر آن نقش بسته (ویدن گرن، 1377، 46-50). در شاهنامه، درفش رستم اژدهاگون (درفشش پدید اژدهاپیکر است: فردوسی، 1386، ج 2، 530/160) است و درفش گیو گرگی سیاه:

یکی گرگ‌پیکر درفشی سیاه پس پشت گیو اندرون با سپاه
(همان، ج 3، 293/20)

درفشی کجا پیکرش دیزه گرگ نشان سپهدار گیو سترگ
(همان، 136/36)

گروه رزمیان (جنگ‌جویان) در اساطیر ایران نیز نقش‌آفرینند و فریدون مانند گرشاسپ به منزلهٔ سرکردهٔ رزمیان، اژدهاکش و از پهلوانان «انجمن مردان» جامعه‌های «هند و اروپایی» است. رزمیان اهل جذبه و بی‌خویشی بودند و در آیین‌های خود پهلوانی کشندهٔ اژدها را می‌ستودند و او را سرکردهٔ خود می‌دانستند (مسکوب، 1371، 40-41). در زمان‌های دور در میان هند و اروپاییان، به‌ویژه ژرمن‌ها برای تشرّف به پایگاه رزمیان نوعی پیوند جادویی و اسطوره‌ای میان پهلوان و گرگ وجود داشته است. به گونه‌ای که پهلوان با شکار و کشتن یا پوشیدن پوست گرگ (و گاه خرس، پلنگ یا درندگان دیگر) همان خشم و بی‌باکی سوزان را برای پاره کردن دشمن به دست می‌آورد و گروه رزمیان، چنین پهلوانی را به مثل چون گرگ می‌شناختند و می‌نامیدند (مسکوب، 1381، 40).

13- گرگ در باورها و اعتقادات مردم

در پایان، اشاره به برخی سنن و اعتقادات مردم دربارهٔ گرگ خالی از فایده نخواهد بود. از نظر باورهای عامیانه «بازی با چنگال گرگ» ظاهراً بدشگون تلقی می‌شده و این معنی یک‌بار در شاهنامه ذکر شده است. آن‌جا که در دوران کودکی شیرویه، روزی موبدی او را در حال بازی با چنگال گرگ می‌بیند و آن را به فال بد می‌گیرد:

به دست چپ آن جوان سترگ بریده یکی خشک‌چنگال گرگ
سُروی سر گاومیشی به راست همی این بران برزدی چونک خواست
غمی شد دل موبد از کار اوی ز بازی و بی‌هوده‌کردار اوی
به فالش بد آمد هم آن چنگ گرگ شغ‌گاو و رای جوان سترگ
(فردوسی، 1386، ج 8، 270-271)

(3525-3522)

درباره چنگال گرگ و تعبیر آن در فرخ‌نامه می‌خوانیم که: اگر چنگال گرگ را در بالین کودک بنهند در شب نمی‌ترسد (جمالی یزدی، 1346، 25). همانند این تعبیر در نزهت‌نامه علایی درباره استخوان گرگ ذکر شده است (شهمردان بن ابی‌الخیر، 1362، 56). پیداست در این موارد نه تنها چنگال گرگ بدین‌من به شمار نیامده بلکه معنایی مثبت دارد.

یکی از اعتقادات مشهور درباره گرگ، مراسمی است رایج در میان ارمنی‌های برخی نقاط ارمنستان با نام «عید گرگ» که در روز چهارشنبه «بون باریگندان» (برغندان) انجام می‌شود. در این روز زن‌های خانه‌دار به استراحت می‌پردازند تا خانه‌ها و مسافران‌شان از گزند گرگ در امان باشند (نوری‌زاده، 1376، 179).

گرگ در خرافات مردم نیز جای پای خود را باز کرده است. در ایران اعتقاد بر آن است که گرگ به آدم لخت حمله نمی‌کند (حتماً وحشت می‌کند). اگر در هوای آفتابی باران ببارد، می‌گویند که گرگ دارد می‌زاید. اگر بخواهند کسی را از نظر همه بیندازند کافی است که به بدنش پیه گرگ بمالند. در مورد خواب دیدن گرگ اعتقاد دارند که خواب یک گرگ، شانس و خوشبختی است و با خواب دیدن گله‌ای از گرگ باید مواظب سوءاستفاده اطرافیان خود بود. دیدن دو گرگ در حال بازی، یعنی دوستان ما دورو هستند و تعبیر دیدن گرگ همراه بچه‌هایش، ناکامی در عشق است (وارینگ، 1371، 353). اگر کسی در خواب ببیند که گرگ وارد خانه‌اش شد باید مراقب دزدان باشد و اجتماع سگ و گرگ اشاره به نفاق و مکر دارد (الدّمیری، 1415 ه.ق (1994 م، ج 1، 505).

نتیجه

از مجموع مطالب گفته شده چنین برمی‌آید که «گرگ» در اساطیر و حماسه‌های ایرانی موجودی است اهریمنی با قوه سخن‌گویی، تنی تیره، شاخ‌هایی چون شاخ گوزنان، اندامی درشت به اندازه پیل و آوایی سهمناک. نبرد با گرگ و کشتن آن نیز به عنوان یکی از دشواری‌ها و آزمون‌های سخت در هفت‌خان پهلوانان مطرح است. گاه گرگ‌کشی پهلوانان با کرگدن‌کشی درمی‌آمیزد که بنابر برخی شواهد موجود در روایات اساطیری و حماسی ایران، بن مایه گرگ‌کشی کهن‌تر به نظر می‌رسد. ابزار پهلوان نیز برای کشتن گرگ، تیر و کمان، خنجر و شمشیر است. در مواردی، گرگ‌پیکرگردانی

شده دیوی است که ساکن غار است و نگهبان گنج. در افسانه‌ها هم انسان‌ها به پیکر گرگ درمی‌آیند. در مورد پیوند نام گرگ با نام گرگان و گرگساران، می‌توان گفت که یا اشاره به سنت توتمی دارد که ساکنان آن نام خود را به نام نیای گرگ‌شکل خود می‌رسانند یا افراد این سرزمین چون گرگ زندگی وحشیانه‌ای داشته‌اند و یا آنکه اشاره دارد به رواج آیین «انجمن مردان» در میان اقوامی که سنت آشناسازی نظامی را برای جوانان به کار می‌برده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

1. در ارجاع به آن منظومه‌های حماسی که نکته یا اشاره‌ای درباره‌ی گرگ در بر داشته اند و ابیاتی از آن‌ها مورد استناد قرار گرفته است، شماره‌ی صفحات و ابیات با ممیز از هم تفکیک شده‌اند که عدد سمت راست ممیز نشانه‌ی صفحه و اعداد سمت چپ، شماره‌ی بیت است. در مورد شاهنامه‌ی فردوسی شماره‌ی جلد نیز پیش از شماره‌ی صفحه آورده شده است.
2. نگارندگان این مقاله اگرچه متن مفصل فرامرزننامه (چاپ سنگی هند) را در اختیار نداشته‌اند، اما از نسخ چاپی فرامرزننامه‌ی تصحیح دکتر سرمدی و فرامرزننامه‌ی تصحیح دکتر مهرآبادی-که همان چاپ سنگی هند است- استفاده کرده‌اند. این فرامرزننامه‌ی اخیر سروده‌ی فردی زردشتی به نام خسرو کی‌کاووس است که در حدود 1297 قمری آن را به نظم درآورده است و شامل داستان مفصل فرامرز پسر رستم است تا زمان ویرانی سیستان به دست بهمن پسر اسفندیار و بر دار کردن فرامرز، که این بخش پایانی در فرامرزننامه‌ی تصحیح دکتر سرمدی نیامده است. در مورد سراینده‌ی فرامرزننامه‌ی نخست، که دکتر سرمدی نتوانسته‌اند مؤلف آن را معرفی نمایند، دکتر اکبر نحوی در مقاله‌ای شاعر آن را یکی از شعرای فارس به نام رفیع‌الدین مرزبان فارسی معرفی نموده‌اند (رک. نحوی، 1381، 119-136).
3. فرامرز، مطابق آنچه در فرامرزننامه‌ی سروده‌ی خسرو کی‌کاووس آمده، بیش از یک هفت‌خان داشته است که در آن‌ها با جانورانی چون اژدها و شیر و گرگ و کرگدن روبه‌رو می‌شود و آن‌ها را از پا درمی‌آورد.
4. به طور کلی توت‌م، یک حیوان مأكول و بی‌آزار یا جانور خطرناک و مخوف است که با مجموع افراد گروه رابطه‌ای مخصوص دارد و به ندرت نیز یک رستنی یا یکی از نیروهای طبیعت (باران، آب) توت‌م می‌شود. توت‌م در درجه‌ی اول، نیای گروه است و در درجه‌ی بعد، یک روح نگهبان و نیکوکار است که به وسیله‌ی ندای غیبی پیام می‌فرستد و در حالی که برای دیگران خطرناک است، فرزندان خود را بازمی‌شناسد و به آنان گزند نمی‌رساند. توت‌م انواع مختلف دارد که شامل این موارد است: الف- توت‌م قبیله، که از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد؛ ب- توت‌م مخصوص یک جنس، یعنی توت‌م متعلق به تمام افراد قبیله که هم‌جنس -زن یا مرد- هستند و سایر افراد قبیله که از جنس دیگرند در این توت‌م شریک نیستند؛ ج- توت‌م فردی که متعلق به یک شخص است و به اعقاب او انتقال می‌یابد (فروید، 1349، 7 و 141).
5. آقای بختورتاش در تاریخ پرچم ایران، این گفته‌ی مسعودی را با توضیح بیشتری نقل کرده‌اند (رک. بختورتاش، 1383، 154-157).

6. مسأله نقش گرگ و کرگ بر پرچم پهلوانان و نیز گرگ‌کشی یا کرگ‌کشی یلان، آن چنان به هم درآمیخته است که در این مجال اندک نمی‌توان بدان پرداخت. نگارندگان در همین مقاله و در بحث از «گرگ‌کشی پهلوانان»، در این باره نکاتی را یادآور شده‌اند.
7. جز آنچه در متن مقاله نشان داده شد، برای مشاهده دیگر نمونه‌های مبارزه پهلوانان با کرگ/کرگدن بنگرید به: (مختاری غزنوی، 1377، 118-119 / 2-5 و 8-14) و (فرامرنامه، 1382، 98-99/655-672).
8. درباره ظاهر گرگسار فرمانده سپاه ارجاسب تورانی در نبرد با ایرانیان با آن‌که در شاهنامه فردوسی بدان اشاره‌ای نشده‌است، اما در غررالسیر چنین آمده که «به سرشت و اندام سخت مانده به گرگ بود» (ثعالبی، 1372، 181). چنین اشاره‌ای شاید بی‌ارتباط با نام گرگساران نباشد.

منابع

- آموزگار، ژاله. (1374). *تاریخ اساطیری ایران*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- آیدنلو، سجاد. (1384). «مهمین دخت، بانوگشسپ سوار». *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، (93). 45-34.
- اسدی طوسی، علی بن احمد. (1382). *گرشاسب‌نامه*. به اهتمام و تصحیح حبیب یغمایی، با ویراستاری پرویز یغمایی، تهران، دنیای کتاب.
- افشاری، مهران و مدائینی، مهدی. (1377). *هفت لشکر (طومار جامع نقالان)*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- الیاده، میرچا. (1368). *آیین‌ها و نمادهای آشناسازی (رازهای زادن و دوباره زادن)*، ترجمه نصرالله زنگوئی، تهران، آگاه.
- _____ . (1376). «*داک‌ها و گرگ‌ها*»، ترجمه محمدعلی صوتی، *در یاد بهار* (یادنامه دکتر مهرداد بهار)، با ویراستاری علی محمد حق‌شناس و دیگران، تهران، بی‌نا.
- اوشیدری، جهانگیر. (1371). *دانشنامه مزدیسنا (واژه‌نامه توضیحی آیین زرتشت)*، تهران، مرکز.
- بن ابی‌الخیر، ایران‌شاه. (1370). *بهمن‌نامه*، ویراسته رحیم عفیفی، تهران، علمی و فرهنگی.
- بانوگشسپ‌نامه. (1382). مقدمه، تصحیح و توضیح روح‌انگیز کراچی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بختورتاش، نصرت‌الله. (1383). *درفش ایران از باستان تا امروز (تاریخ پرچم ایران)*، تهران، بهجت.
- بنونیست، امیل. (1377). *دین ایرانی بر پایه متن‌های معتبر یونانی*، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران، قطره، چاپ سوم.
- ثعالبی، حسین بن محمد. (1372). *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم یا شاهنامه کهن*، ترجمه محمد روحانی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.

- خالقی مطلق، جلال. (1380). *یادداشت‌های شاهنامه*، بخش یکم، نیویورک، بنیاد میراث ایران.
- جمالی یزدی، ابوبکر مطهر. (1346). *فرخ‌نامه*، به کوشش ایرج افشار، تهران، فرهنگ ایران زمین.
- خسرو کی‌کاووس. (1386). *فرامرزن‌نامه*، به اهتمام رستم پسر بهرام تفتی، تصحیح میترا مهرآبادی، تهران، دنیای کتاب.
- درویشیان، علی اشرف و خندان، رضا. (1379). *فرهنگ افسانه‌های مردم ایران*، ج 1، تهران، کتاب و فرهنگ، چاپ دوم [چاپ اول 1377].
- _____ . (1378). *فرهنگ افسانه‌های مردم ایران*، ج 2، تهران، کتاب و فرهنگ.
- الذمیری، کمال‌الدین محمد بن موسی بن عیسی. (1415 ه. ق / 1994 م)، *حیاء الحيوان الکبری*. 2 جلد، بیروت، لبنان، دارالکتب العلمیه.
- رستگار فسایی، منصور. (1379). *فرهنگ نام‌های شاهنامه*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
- راشد محصل، محمدرضا. (1370). «شخصیت گرشاسب در روایات بازمانده و تحلیل سفر او به روم». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، 24(1)، صص 27-49.
- رضی، هاشم. (1381). *تاریخ آیین رازآمیز میتراپی*، 2 جلد، تهران، بهجت.
- زنجانی، محمود. (1372). *فرهنگ جامع شاهنامه*، تهران، عطایی.
- سرخوش کرتیس، وستا. (1376). *اسطوره‌های ملل (1)*. *اسطوره‌های ایرانی*، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز، چاپ دوم.
- سرکاراتی، بهمن. (1385). «بازشناسی بقایای افسانه گرشاسب در منظومه‌های حماسی ایران»، در: *سایه‌های شکار شده*، تهران، طهوری.
- شامیان ساروکلانی، اکبر. (1387). «آیین تدفین سکاها بر پایه سروده‌های حماسی ایران»، *فصلنامه پاژ*، جشن‌نامه جلال خالقی مطلق، 1(4)، صص 219-238.

- شهردان بن ابی‌الخیر. (1362). *نزهت‌نامه‌ علائی، تصحیح فرهنگ جهانیور، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.*
- طوسی، محمدبن محمود. (1382). *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، به اهتمام منوچهر ستوده، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.*
- عبداللّهی، منیژه. (1381). *فرهنگ‌نامه جانوران در ادب پارسی، 2 جلد، تهران، پژوهنده.*
- عقیفی، رحیم. (1374). *اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی، تهران، توس.*
- فرامرزن‌نامه. (1382). *از سراینده‌ای ناشناس، به اهتمام مجید سرمدی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.*
- فردوسی، ابوالقاسم. (1386). *شاهنامه، 8 جلد، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.*
- فرنبرغ دادگی. (1380). *بندش، گزارش مهرداد بهار، تهران، توس، چاپ دوم.*
- فروید، زیگموند. (1349). *توتم و تابو، ترجمه محمدعلی خنجی، تهران، طهوری.*
- فضایی، سودابه. (1384). *فرهنگ غرایب، 2 جلد، تهران، افکار.*
- قلی‌زاده، خسرو. (1387). *فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی، تهران، کتاب پارسه.*
- کوسج، شمس‌الدین محمد. (1387). *برزونامه / بخش کهن، مقدمه، تحقیق و تصحیح اکبر نحوی، تهران، میراث مکتوب.*
- کیا، خجسته. (1375). *قهرمانان بادپا در قصه‌ها و نمایش‌های ایرانی، تهران، مرکز.*
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. (1347). *زین‌الأخبار، تهران، ایران‌شهر.*
- گریمال، پیر. (1356/2536). *فرهنگ اساطیر یونان و رم، 2 جلد، ترجمه احمد بهمنش، تهران، امیر کبیر.*

- مادح، قاسم. (1380). *جهانگیرنامه*، به کوشش ضیاء‌الدین سجّادی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک‌گیل.
- محجوب، محمد جعفر. (1386). *ادبیات عامیانه ایران* [جلد اول و دوم]، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران، نشر چشمه، چاپ سوم.
- مختاری غزنوی، عثمان. (1377). *شهریارنامه*، به کوشش و اهتمام غلامحسین بیگدلی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مستوفی، حمدالله بن ابی‌بکر بن احمد بن نصر. (1362). *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، امیر کبیر.
- مسرت، مهین. (1384). «سیمای گشتاسپ در روایات دینی و ملی»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، 48(197)، صص 153-181.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (1356/2536). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، 2جلد، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مسکوب، شاهرخ. (1371). «فریدون فرخ»، در: *چند گفتار در فرهنگ ایران*، تهران، زنده‌رود.
- _____ . (1381). «بخت و کار پهلوان در آزمون هفت خوان»، در: *تن پهلوان و روان خردمند*، تهران، طرح نو.
- مشتاق‌مهر، رحمان و آیدنلو، سجّاد. (1386). «که آن اژدها زشت پتیاره بود». *گوهر گویا*، 1(2)، صص 143-168.
- نحوی، اکبر. (1381). «ملاحظات درباره فرامرزنامه و سراینده آن». *مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، 164(1)، صص 119-136.
- نوری‌زاده، احمد. (1376). *تاریخ و فرهنگ ارمنستان*، تهران، چشمه.
- وارنر، رکس (1387). *دانشنامه اساطیر جهان*، برگردان ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، اسطوره، چاپ دوم.
- وارینگ، فلیپ. (1371). *فرهنگ خرافات*، ترجمه و گردآوری احمد حجاران، تهران، مترجم.
- ویدن گرن، گنو. (1377). *دین‌های ایران*، ترجمه منوچهر فرهنگ، تهران، آگاهان ایده.
- یشتها. (1377). *ابراهیم پورداوود (تفسیر و تألیف)*، تهران، اساطیر.